

## صفیر سیمرغ در کارگاه عنکبوت

شهین اوجاق علی‌زاده\*

### چکیده

در این مقاله سخن از شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی است که به صفیر سفیر عالم معرفت، شهید طریق غربت، سیمرغ قاف الفت، شهاب ثاقب افق آسمان حکمت، شهره است.

این پژوهش به مقام «صفیر سیمرغ» می‌پردازد. بررسی و تحلیل اندیشه‌ای سترگ در اثری بزرگ، که به ظاهر رساله‌ای مجمل در عرفان و بیان مدارج سلوک و اسرار معرفت است. این رساله در جای‌گاه کتابی مبسوط است که گویا به ضرورت تعلیم به صورت کوتاه و موجز درآمده است.

### کلید واژه

شیخ اشراق - صفیر سیمرغ - مراتب سلوک - انسان کامل - کارگاه عنکبوت.

---

\* دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه تهران (عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن).

## هـ

مفسر عالم غربت و شهید طریق معرفت<sup>۱</sup>، شیخ شهاب‌الدین ابوالفتح یحیی‌بن حبش امیرک سهروردی، یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان عالم در ایران. حکیمی گران قدر که حکمت «اشراق» در آثار و روش او به کمال رسید و به همین سبب است که او را «شیخ اشراق» لقب داده‌اند.

شیخ اشراق با وجود عمر کوتاه، اما پر بار خویش، کتاب‌ها و رساله‌هایی بسیار از خود بجا گذاشته است که اغلب به زبان عربی است. مهم‌ترین و معروف‌ترین کتاب وی «حکمة الاشراق» است که در تشریح و تبیین فلسفه خود نوشته و به گفته «هانری کرین» گویا همه نوشته‌های دیگر شیخ دیباچه‌ای است بر این کتاب.

از چهل و نه کتاب و رساله شیخ که «شهرزوری» در کتاب «نزهت الارواح» برشمرده است، فقط سیزده رساله به زبان فارسی موجود است و از این رساله‌ها، پنج رساله - «الواح عمادی»، «هیاکل النور»، «پرتونامه»، «یزدان شناخت» و «بستان القلوب» - رساله‌هایی صرفاً فلسفی است که در آن‌ها به مباحث مربوط به علم نفس، الاهیات، منطق، واجب الوجود، عالم ارواح و عالم اجسام می‌پردازد. از هشت رساله باقی مانده که به رساله‌های عرفانی شیخ اشراق معروف است، یک رساله «صفیر سیمرغ» است و هفت رساله دیگر رساله‌های داستانی شیخ اشراق بحساب می‌رود، که عبارت است از: «قصه مرغان» که ترجمه‌ای است از «رساله الطیر» ابن سینا، «عقل سرخ»، «رساله فی حالة الطفولية»، «روزی با جماعت صوفیان»، «آواز پر جبرئیل»، «لغت موران» و «مونس العشاق» یا «فی حقیقه العشق».

در این رساله‌هاست که نبوغ شیخ به بارزترین وجه ممکن تجلی می‌یابد. «حکمت اشراق» در این رساله‌های کوتاه، زیننده‌ترین قالب ادبی خود را برای اولین و آخرین بار یافته است و پیچیده‌ترین مباحث فلسفی و عرفانی با زبانی ساده و بدون تکلف و به گویاترین و دل‌چسب‌ترین صورت ممکن بیان شده است. این معجزه‌ای است که از تلاقی خلاقیت یک ذهن جوان و پرشور با یک زبان قدرتمند و پر از قابلیت‌های بکر و باور نکردنی حاصل می‌شود. این معجزه فقط یک بار اتفاق می‌افتد و فقط یک بار اتفاق افتاده است. ظهور رساله‌های داستانی شیخ اشراق یک اتفاق استثنایی و بی‌نظیر در تاریخ ادبیات فارسی است و شیخ اشراق، احیاکننده حکمت اشراق و عرفان ایرانی و نویسنده این رساله‌ها، بدون تردید یک نابغه است.

رساله‌های عرفانی شیخ اشراق با وجود پیچیدگی و رمزآمیز بودنشان با نثری در نهایت سادگی و حتی نزدیک به زبان گفتار بیان شده است، که یادآور بهترین نمونه‌های فارسی نویسی قرن چهارم و پنجم هجری است، اما در «آواز پر جبرئیل»، «لغت موران» و «صفیر سیمرغ» زبانی متفاوت با زبان رساله‌های دیگر بکار رفته و لحن کلام تا حدی به صنایع لفظی و تکلف آمیخته است، که باروال ساده نویسی شیخ ناسازگار است و بطور کلی کاربرد برخی ترکیبات عربی و صنایع لفظی، سبک و سیاق این سه رساله را از رساله‌های دیگر متمایز می‌گرداند.<sup>۲</sup>

معتبرترین رساله سهروردی درباره سلوک، مراحل معرفت و عرفان و راز فنا و مرگ آیینی (موتوا قبل ان تموتوا) رساله «صفیر سیمرغ» است.

رساله «صفیر سیمرغ»، رساله‌ای است کاملاً علمی که با توجه به هندسه ذهنی روش‌مند شیخ اشراق تدوین شده است.

شیخ این رساله را با یک فصل‌بندی دقیق و حساب شده در ساختاری منظم ارائه کرده است، که با علمی‌ترین مقاله‌های دوران معاصر برابری می‌کند و حتی از بسیاری از آن‌ها دقیق‌تر و علمی‌تر تألیف شده است.

مقدمه رساله مانند مقدمه‌های علمی نوین به معرفی موضوع، بیان هدف و ارائه طرح کلی مطالب و طبقه‌بندی آن‌ها پرداخته است. این مقدمه مطابق شیوه مرسوم کتاب‌های آن دوره با «حمد و ثنای» پروردگار یکتا و «نعت» رسول گرامی اسلام (ص) آغاز شده است، اما برخلاف سایر کتاب‌ها به شکلی کاملاً موجز و تنها در دو جمله بدون پرداختن به حواشی و پیمودن راه اطناب بیان شده است:

«سپاس باد واهب حیات و مبدع موجودات را و درود بر خواجه‌گان رسالت و ائمه نبوت سیمما بر صاحب شریعت کبری و هادی طریقت علیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم».<sup>۳</sup>

پس از حمد و ثنای پروردگار به معرفی موضوع اصلی رساله پرداخته است:

«اما بعد: این کلمه‌ای چند است در «احوال اخوان تجرید» تحریر افتاد و سخن در آن محصور است».<sup>۴</sup> و بلافاصله همان گونه که یاد شد، به ارائه طبقه‌بندی «طرح» رساله خود می‌پردازد:

«در دو قسم: قسم اول در بدایا، و قسم دوم در مقاصد».<sup>۵</sup>

و پس از آن برخلاف بسیاری از آثار گذشته که معمولاً پس از مرگ مؤلف، دیگران نامی را برای اثر بر می‌گزیده‌اند، شیخ در همان مقدمه خود، به نام اثر خویش اشاره می‌کند:

«و این رساله موسوم است به صفیر سیمرغ<sup>۶</sup>». شیخ با ذکر نام «صفیر سیمرغ» که کلید واژه اساسی رساله اوست، به حکم آن چه که در مقدمه‌های علمی ضروری می‌نماید، او نیز لازم می‌داند که ذهن خواننده خویش را در بخش «پیش مقدمه» با این کلید واژه اساسی آشنا کند، به همین دلیل می‌گوید:

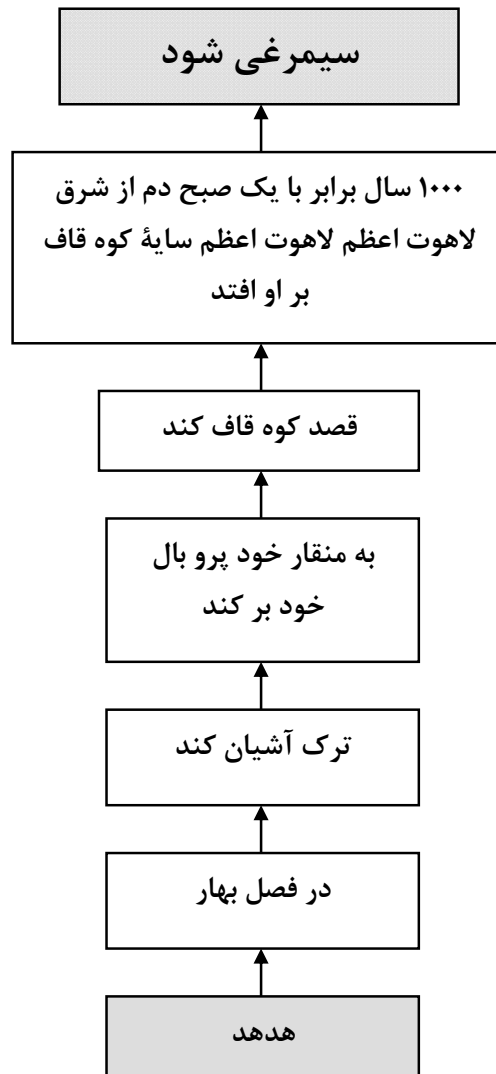
«و زیان ندارد که در پیش مقدمه یاد کنم از احوال این مرغ بزرگوار و مستقر<sup>۷</sup> او<sup>۷</sup>». سپس با تغییر زاویه دید از اول شخص مفرد که خود اوست (یاد کنم...) به سوم شخص مفرد که «روشن روانان» هستند به روایت احوال سیمرغ می‌پردازد.

وی علاوه بر تغییر زاویه دید، بسیار هوش‌مندانه، متناسب با تغییر مفهوم و مضمون، زبان و نحوه بیان خویش را نیز تغییر می‌دهد، که این یکی از ویژگی‌های بارز نثر وی، تقریباً در تمام رساله‌های فارسی اوست. به این ترتیب که در بیان «حمد و ثنا»، «نعت»، دو طبقه‌بندی و «مقدمه» اثر زبانی ساده را بر می‌گزیند، و در بیان «احوال سیمرغ» که در حیطه مسایل عرفانی می‌گنجد، انتخاب وی زبانی رمزی و بیانی - تمثیلی است و برای تفهیم بیش‌تر و بهتر، قصه‌واره تمثیلی - رمزی کوتاه از احوال سیمرغ را بسیار متمایز از آن چه دیگران درباره سیمرغ بیان کرده‌اند، یاد می‌کند.

سیمرغ سهروردی، مانند آن‌چه در روایت «ابن سینا»، «غزالی»، «عین‌القضات» و... آمده است، موجودی نام‌دار و بی‌نشان نیست، که از آن سخن بگویند و نام و نشانش بجویند، بلکه «هر آن هدهدی» که مطابق اندیشه سهروردی طی طریق کند و تعلیمات او را بکار بندد، می‌تواند به درجه سیمرغ نایل آید، چنان چه می‌گوید:

«هر آن هدهدی که در فصل بهار به ترک آشیان خود بگوید و به منقار خود پر و بال خود بر کند و قصد کوه قاف کند، سایه کوه قاف بر او افتد به مقدار هزار سال این زمان - و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت، یک صبح دم است از مشرق لاهوت اعظم - و در این مدت سیمرغی شود»<sup>۸</sup>.

بدین‌گونه سهروردی با بیانی متفاوت و شرایطی ممتاز و متمایز از دیگران سیمرغ خود را معرفی می‌کند. عمده‌ترین تفکر ارزش‌مندی که در بن‌مایه اندیشه شیخ اشراق در این بخش بچشم می‌خورد و مایه دریغ خواهد بود، اگر بر آن تأکید نشود، آن است که او هیچ پیش شرط و قیدی برای رسیدن به مرتبه سیمرغی قایل نمی‌شود و با ذکر «هر آن هدهدی» تمامی سالکان طریق کمال را به سوی تعالی و تکامل رهنمون می‌شود و شرایط آن را یادآوری می‌کند، هرچند شرایط حصول این مرتبه آسان نمی‌نماید، اما غیرممکن نیست.



(نمودار هدهدی که به مرتبه سیمرغی رسیده)

مطالعه سیر تکاملی سالک از مرتبه هدهدی به مرتبه سیمرغی از دیدگاه شیخ اشراق، این سؤال را به ذهن تداعی می‌کند که آیا این مراتب که با زبانی رمزآمیز در قالب قصه سیمرغ بیان شده است، بیان‌گر سفر سالکان طریق معرفت در میان اهل تصرف و عرفان نیست؟ سفری که بسیاری از بزرگان اهل تصوف، یا خود آن را به تجربه نشسته‌اند و یا با بیانی زیبا، تجربه‌های دیگران را بازگو کرده‌اند و از پایین‌ترین درجه - هدهدی - تا والاترین مرتبه - سیمرغی - را بتصویر کشیده‌اند.

تأمل در این موضوع، پرسشی وسیع‌تر را در اندیشه و حکمت سهروردی مطرح می‌کند که همان «نظریه انسان کامل» است و شاید به صورتی گسترده‌تر جنبه‌ای از «وحدت وجود» باشد. نظریه‌ای که اساس اندیشه کسانی چون «ابن عربی»، «عطار» و «مولانا» است.

بی‌تردید سفری که بدان اشاره شد، سفری است در عالم درون که طی منازل آن، پیمودن مراتب عالم صغیر است و تمام شرایط سفر در آن موجود است. شروع قصه سیمرغ، آغاز سفر است:

- راویان این قصه سفر «روشن روانان» هستند، کسانی چون خود سهروردی که اندیشه اساسی اشراقی آنان «نور و روشنائی» است، در روان و جان آن‌ها. وظیفه و هدف آنان، نشان دادن طریق اشراقی روان است که سهروردی از لفظ «نموده‌اند» برای آن‌ها استفاده می‌کند: «... روشن روانان چنین نموده‌اند که...»<sup>۹</sup>

- مسافر این سفر: «هدهد ترک آشیان گفته‌ای است که به منقار خویش پر و بال خود برکند.» یعنی سالک طریقی که شرط سفر او برخلاف حضورش در حضر، سبک باری است. به همین دلیل باید: الف) ترک آشیان کند. ب) پر و بال خویش به منقار برکند و از هر قید و تعلقی خود را رها سازد.

- زمان سفر: «فصل بهار»، فصل تحول و شکوفایی است. فصلی که روشن روانان از زمستان ظلمت نفس رهایی یافته و به بهار روشن معرفت حق رسیده‌اند.

- مقصد سفر: «کوه قاف» است. جای‌گاهی که در محدوده عالم جغرافیایی جهان امکان نمی‌گنجد.

- طول سفر: «در مقدار هزار سال، این زمان در تقویم اهل حقیقت یک صبح‌دم است از مشرق لاهوت اعظم.»

هدف و نتیجه نهایی سفر: «در این مدت سیمرغی شود،» و در پایان این سفر که هدهد - روح سالک - به مرتبه سیمرغی نایل می‌شود، متصف به صفاتی برجسته می‌گردد که شیخ در قالب بیست صفت ممتاز از آن‌ها یاد می‌کند. تمامی این صفات، در نمودار صفات هدهد سیمرغ شده ترسیم شده است.



آیا صفات ترسیم شده، صفات «انسانی کامل» نیست که در آغاز این تفحص به عنوان اصلی‌ترین موضوع بحث سهروردی از آن یاد شد، که یادآور نظریه «انسان کامل» ابن عربی نیز هست؟!

این صفات بی‌تردید صفات انسانی کامل است که به مرتبه «رهبری و نبوت» رسیده و صغیر او خفتگان را بیدار می‌کند و تا بدان جا پیش می‌رود که حتی تشبه به صفات حضرت حق می‌یابد، آراسته به صفات الهی می‌شود و حُله‌ای از حُلل نورانی حضرت حق بر تن می‌کند. و صفات انسان کامل - سیمرغ - را چنان به صفات حق نزدیک می‌کند که جنبه‌ای از جنبه‌های «وحدت وجود» را در آیین عرفانی حکمت اشراق بیان می‌کند و می‌گوید:

«همه با وی‌اند و بیش‌تر بی‌وی‌اند»؛ «همه نقش‌های ما در اوست و او خود رنگ ندارد»؛ «همه از او مشغول و او از همه فارغ»؛ «همه از او پُر و او از همه تهی»؛ «همه علوم از صغیر این سیمرغ است»؛ «و نسیم صبا از نفس اوست، از برای این عاشقان راز دل و اسرار ضمائر با او گویند».<sup>۱۰</sup>

سهروردی پس از پایان ذکر صفات سیمرغ، جمله‌ای از دل برآمده را بر زبان می‌راند، تا شاید با آن تألمات و حسرات درونی وی را راحت و فراغی روی نماید. جمله‌ای که گویا صغیر مسافری است که ندای او روایت حکایت سفر در خویشتن خویش است، که لاجرم بر دل می‌نشیند و تنها می‌توان مختصری از آن ندا را باز نمود و تمامی آن به دیدن، چشیدن و رفتن باز یافتنی است، نه با لفظ و زبان گفتار که گفتنی است!

«و این کلمات که متحرر می‌شود نفثهٔ مصدوری است و چیزی مختصر از آن و از ندای او».<sup>۱۱</sup>

چنان که زیدری نیز در اثر ارج‌مند خویش - «نفثهٔ المصدور» - گوید:

«از نَفْثَةُ المَصْدُورِ - که مهجوری بدان، راحتی تواند یافت - چاره نیست».<sup>۱۲</sup>

شیخ اشراق پس از ذکر مباحث نظری خویش در مقدمه دربارهٔ «نظریهٔ انسان کامل» و شرایط و مراتب رسیدن به آن، که آن‌ها را با زبانی رمزی - تمثیلی بیان کرده است، در بخش متن اصلی رساله به صورتی کاملاً علمی، مراحل عملی سیر تکامل در دایرهٔ صعود را به زبانی ساده بازگو می‌کند و این‌گونه «نظر و عمل» را به یک دیگر پیوند می‌دهد. این مهم یکی از اختصاصات شیوهٔ تعلیمی سهروردی است. در واقع او کسی نیست که تنها به شعار پرواز بسنده کند، بلکه شعوری در پس قول اوست که





نشان دهنده فعل وی است و متن فصل‌های رساله «طرح واره عملی» دقیقی است برای سالکان طریق، جهت رسیدن به درگاه حضرت حق. وی برای بیان مراتب سلوک، علمی‌ترین شیوه را در این بخش بر می‌گزیند. از جمله دلایل علمی بودن آن: نخست آن که عنوان اصلی موضوع پژوهش را به عنوان‌های فرعی و سپس آن را به اجزای فرعی و بخش‌های فرعی‌تر تقسیم‌بندی کرده است؛ دوم: برای هر فصل عنوان و نامی دقیق و کاملاً مرتبط با توضیحات متن برگزیده است و دیگر آن که: آغاز هر فصل را با تعریف لغوی، پس از آن با تعریف اصطلاحی و سپس کاربرد عملی آن موضوع ادامه داده است و برای اثبات سخن خود به آیات قرآن مجید تمسک جسته و با سخنان بزرگان تصوف و حکایت‌های آنان، مطالب خود را مستند ساخته است. آخرین مطلب آن که در پایان رساله، مطابق آن چه در شیوه نگارش نوین بکار می‌رود، با آوردن مؤخره‌ای که در برگزیده نتیجه سخن اوست با عنوان: «در خاتمت کتاب» رساله خود را بیابان برده است.

و اما طبقه‌بندی علمی سهروردی:

«قسم اول: در مبادی. و آن سه فصل است:

- فصل اول: در تفضیل این علم

- فصل دوم: در آن چه «اهل بدایا» را ظاهر شود.

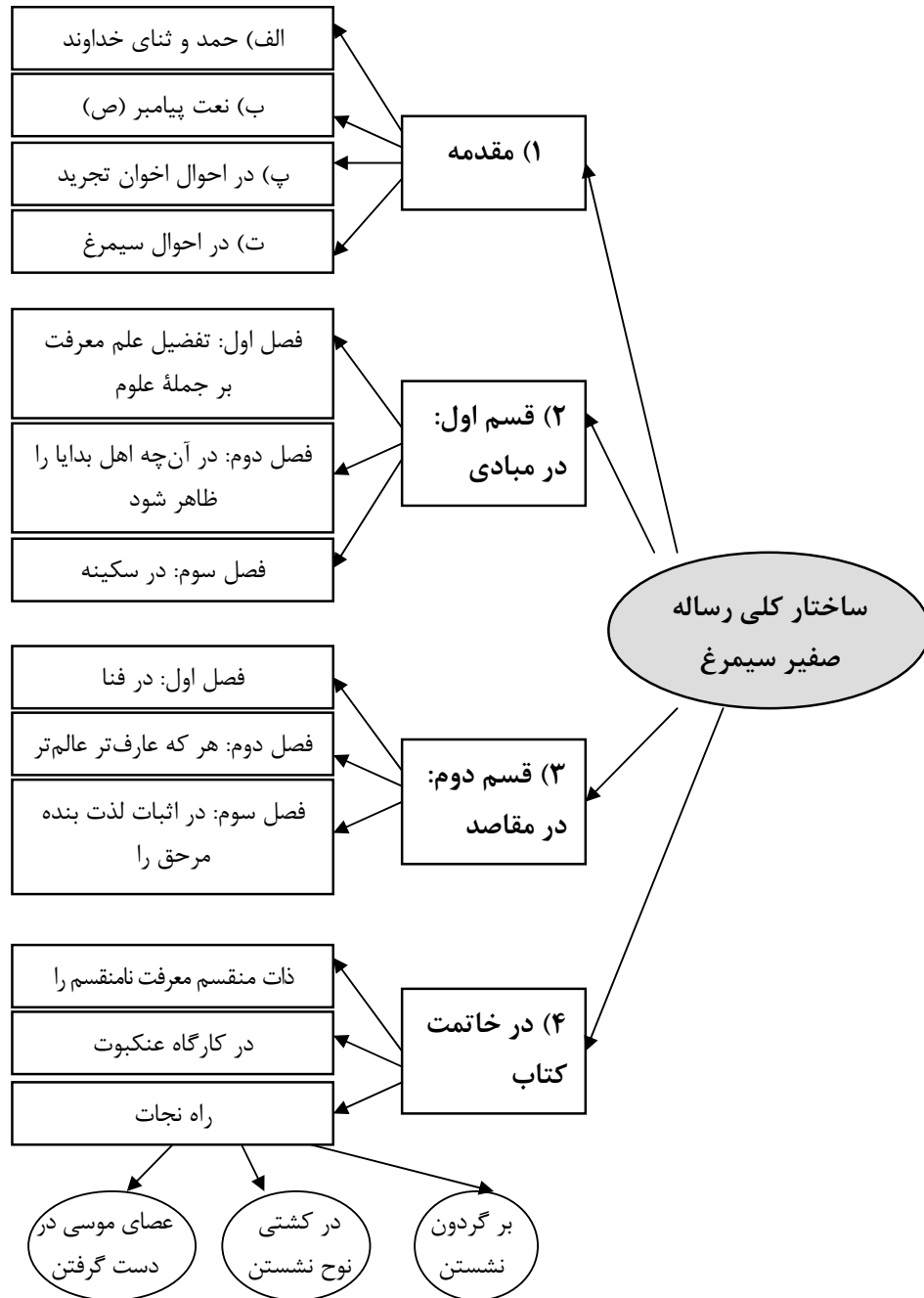
- فصل سوم: در سکینه.

قسم دوم: در مقاصد. و آن سه فصل است:

- فصل اول: در فنا

- فصل دوم: در آن که هر که عارف‌تر بود عالم‌تر بود

- فصل سوم: در اثبات لذت بنده مرحق را.<sup>۱۳</sup>





در تحلیل ساختاری - محتوایی متن رساله صفیر سیمرغ باید گفت، سهروردی با توجه به روش‌شناسی هدف‌مند علمی خود، در آغاز مباحث عملی، یعنی فصل اول از بخش اول، این موضوع را تصریح می‌کند که سالک باید بداند طریقی که به وسیله وی پیموده می‌شود نیاز به آگاهی هدف‌مند دارد. به همین دلیل برای تبیین «علم معرفت الاهی»، عنوان این فصل را «تفضیل این علم بر جمله علوم» نام نهاده است و بلافاصله برای اثبات برتری این علم - معرفت - بر سایر علوم از قول «روشن روانان» دلایل خود را بر می‌شمارد: «نخست آن که معلوم شریف‌تر بود؛ دیگر آن که ادله آن قوی‌تر بود از علمی دیگر؛ سوم آن که مهم‌تر بود اشتغال بدان و فایده آن بیش‌تر بود».<sup>۱۴</sup> و تمام‌تر آن که: «جمله امارات ترجیح، در این علم موجود است و از حیث نظر به مقصد و معلوم، مقصود و مطلوب و معلوم در آن، حق است تعالی شأنه».<sup>۱۵</sup>

سپس به موازات بیان دلایل برتری، «ابزار شناخت» این علم را نیز معرفی می‌کند که از دیدگاه وی چیزی نیست جز «مشاهده».

در دستگاه ذوقی سهروردی و مدار تفکر و اندیشه او «مشاهده» بر «استدلال» برتری دارد، چنان که وی «بارقه پر قدرت اعتقاد به مکاشفه و شهود قلبی» را بر «واسطه دلیل و برهان» ترجیح می‌دهد و با تصریح این ترجیح، تأکید می‌کند که در آیین اشراقی او، فلسفه بستری است برای بیان مفاهیم عرفانی و این که او عارفی فیلسوف است که برای بیان مبانی حکمت اشراقی خویش با فلسفه راه می‌جوید و با عرفان راه می‌پوید. و با تعریض تلویحی بر «اهل کلام» که برای معرفت حق دلیل و برهان می‌جویند، پاسخی درخور می‌دهد: «مَثَلِ کسی که معرفت حق را طلب کند به دلیل، هم‌چنان است که کسی آفتاب را به چراغ جوید».<sup>۱۶</sup> چرا که برخلاف «محققان اصول» که معتقدند در جهان آخرت، ادراکی در حاسه بصر برای دیدن حضرت حق پدید خواهد آمد، شیخ اعتقادی راسخ دارد که «هالی معرفت از طریق کشف و شهود حق را، بی‌حجتی، هم در این جهان می‌بینند: و پاسخی به استواری ایمان علی(ع) برای دیدار حق بیان می‌دارد: «لَوْ كَشَفَ الْعَطَاءُ مَا از ددتُ یقیناً».<sup>۱۷</sup>

اولین گام در ساحت تعالیم عملی پس از آشنایی با علم معرفت، در فصل دوم از بخش نخست، پیوند کوشش و کوشش است. طلبی که با کوشش از سوی سالک طالب، کوشش و عنایت مطلوب را به همراه دارد و آن: «اول بریدی که از حضرت عزت رسد بر ارواح طلاب».<sup>۱۸</sup> نخستین تجربه عرفانی طالب در رسیدن به مطلوب، و آن واردی است که در واقعه‌ای روحانی اول مرتبه ادراکی معرفت را ظاهر می‌سازد و نام آن را شیخ اشراق «طوالح و لوائح» نهاده است، یعنی اصطلاحی که در رموز مصطلحات اشراقی

اساس اصلی مشرب حکمت آنان است و سهروردی پس از ذکر نام اولین مرتبه‌ای که اهل بدایا را ظاهر می‌شود، باز هم با شیوه علمی خود به تعریف «طوالع و لویح» می‌پردازد: «و آن انواری است که از عالم قدس بر روان گویا اشراق کند و لذیذ باشد، و هجوم آن چنان ماند که برق خاطف ناگاه درآید و زود برود».<sup>۱۹</sup> و سپس برای تأیید سخن خود درباره «برق و نور» کلام خود را به آیات الهی مؤکد و مزین می‌کند: «وهو الذی یریکم البرقَ خوفاً و طمعاً»<sup>۲۰</sup> و علاوه بر ظاهر عبارت قرآن به تأویل و تفسیر آن اهمیت می‌دهد: «و در بطن دوم این آیت اشارت است به اوقات اصحاب تجرید».<sup>۲۱</sup> و آن‌گاه به اصطلاح وقت میان متصوفه اشاره می‌کند: «صوفیان این طوالع را اوقات خوانند».<sup>۲۲</sup> و بدین گونه اصطلاح «طوالع» در دستگاه حکمت اشراقی را با اصطلاح «وقت» در میان متصوفه یکسان می‌شمرد.

شرط تداوم لویح منقطع «ریاضت» است از سوی سالک «و این لویح همه وقتی نیاید مدتی منقطع شود و چون ریاضت بیش‌تر گردد، بروق بسیارتر آید».<sup>۲۳</sup> و لذت تداوم این نور چنان است که مصطفی علیه السلام با آن رتبت و مقام در انتظار آن حالت فرماید: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا».<sup>۲۴</sup> حضرت مولانا نیز هم‌نوا با شیخ اشراق می‌فرماید:

گفت پیغمبر که: «نفحات‌های حق      اندر این ایام می‌آرد سبق  
گوش و هوش دارید این اوقات را      در ربایید این چنین نفحات را»  
(مثنوی - ب ۶۲ - ۱۹۶۱)

سهروردی با تکیه بر کلام جان بخش نبوی دو شرط عمده را برای دوام نفعه ذکر می‌کند: «مرتاض به فکر لطیف و ذکر خالص از شوایب هواجس در وقت فترت حواس استعانت کند از بهر استعدادت این حالت».<sup>۲۵</sup>

نکته مهم در این مرحله آن است که بر اثر لذت روح سالک، جسم او نیز متلذذ می‌شود و با استعانت سماع این لذت تمام‌تر می‌گردد:

«و چون مردم را این بروق درآید اثری از آن به دماغ رسد و باشد که هم چنان نماید که در دماغ و کتف و پشت، رگی سخت قوی جستن گیرد و نیک لذیذ باشد، و به سماع نیز استعانت کند، تمام‌تر بود و این هنوز مقام اول است».<sup>۲۶</sup>

اما انوار نخستین که بر «روان گویا»، اشراق می‌یابد - لویح و طوالع - نکته‌ای است که پیش از این در دستگاه مشایی ابن سینا نیز وجود داشته است و در نمط نهم «اشارات و تنبیهات» بچشم می‌خورد:

«پس چون ارادت و ریاضت سالک تا حدی پیش رفت، برای او خلسه‌هایی از تابش نور حق پدید می‌آید که لذیذ است، و گویی برقی‌هایی است که بر او می‌درخشد و سپس خاموش می‌گردد».<sup>۲۷</sup>

تداوم «طوالع و لوایح» بر اثر ریاضت سکینه است و آن، گام دوم و مرتبه بالاتر از لوایح است و مطالب آن پایان بخش فصل سوم از قسم اول رساله را در بر دارد. شیخ در تعریف سکینه گفته است:

«پس چون انوار سرّ به غایت رسد و به تعجیل نگذرد و زمانی دراز بماند، آن را «سکینه» گویند، و لذّتش تمام‌تر باشد از لذّات لوایح دیگر».<sup>۲۸</sup>

سهروردی برای صاحبان «سکینه» صفاتی را بر می‌شمرد که از میان این صفات، آن صفاتی که در تلطیف روح سالک اهمیت می‌یابد، آن است که سالک صاحب اطمینان با اشراق و تابش نورهای عجیب، در غایت تلذذ صورتی به غایت لطیف را مشاهده می‌کند که گویا همان دیدار با صورت آسمانی یا خویشتن خویش است، و در حالتی میان خواب و بیداری ندهای عجیب می‌شنود و شیخ اشراق به همراه این دیده‌ها و شنیده‌ها از کلمه «عجیب» بهره می‌جوید که نشان دهنده دیدار و شنیداری نخستین است که مسبوق به سابقه نیست، اما بسیار لطیف است و لذت سالک از آن در حدی است که از غایت تلذذ عاجز شود. گویا خود سهروردی نیز از آن صفات بی‌خبر نیست، چه او خود نیز از اهالی «اخوان تجرید» یا «روشن روانان است».

مهم‌ترین توصیف درباره صاحبان سکینه آن است که ایشان محققان حضرت حق‌اند، نه اهل خیال که توهمات را تصوّر کنند، چرا که:

«این وقایع بر راه محققان است نه در طریق جماعتی که در خلوات چشم بر هم نهند و خیال‌بازی می‌کنند».<sup>۲۹</sup>

سهروردی در ساختار فصل اول، قسم دوم، که از آن به عنوان «مقاصد» یاد می‌کند، در ادامه مطالب بخش پیشین که درباره احوال و اعمال سالک به سکینه رسیده بود، موضوع «فنا» را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«و این سکینه نیز چنان شود که اگر مردم خواهد که از خود باز دارد میسر نشود».<sup>۳۰</sup>

از تعریف سهروردی در فنا چنان بر می‌آید که مداومت سکینه در وجود سالک، حالت غیرارادی فنا را محقق می‌کند، در ادامه، ویژگی سالک در حال فنا را چنین بیان می‌کند:

«و مرد چنان گردد که هر ساعتی که خواهد، قالب رها کند؛

- قصد عالم کبریا کند؛

- معراج او بر افق اعلیٰ زند؛

- پس هرگاه نظر به ذات خود کند مبتهج گردد، که سواطع انوار حق بر خود  
بیند».<sup>۳۱</sup>

بلافاصله شیخ موضوع «نگریستن در ذات خویش» که سبب ابتهاج سالک می‌گردد و او را به گمان می‌افکند که سواطع نور حق را دیده است، «نقص» می‌شمرد. نگریستن در «خویشتن خویش» یا «نظرکردن در ذات خویش» بحثی است که تأملی بیشتر می‌طلبد و این سؤال را در ذهن تداعی می‌کند که آیا این موضوع همان بحث «دیدار با من آسمانی» است که در بخش سکینه به آن اشاره شد یا مبحث «دیدار با حضرت حق» است و دیدن «نور الاهی» که سهروردی در کتاب «لغت موران» از تمثیل «آینه» برای توضیح بیشتر آن سود می‌جوید - سالکی که «دل» او چون «آینه‌ایست» که منعکس‌کننده نور حق است. همان موضوعی که «عطارد» نیز در «منطق‌الطیر» به آن اشاره کرده است:

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| «... گرتو می‌داری جمال یار دوست | «دل»، بدان گآینه دیدار اوست |
| دل به دست آر و جمال او ببین     | آینه کن جان، جلال او ببین   |

(منطق‌الطیر - ب ۲۱ - ۱۱۲۰)

و حدیث ابتهاج روح سالک در دیدن نور حق در بخش پایانی منطق‌الطیر در تحیر سی‌مرغ به درگاه سیمرغ رسیده چنین است:

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| «هم زعکس روی سیمرغ جهان     | چهره سیمرغ دیدند آن زمان       |
| چو نگه کردند آن سی‌مرغ زود  | بی‌شک این سی‌مرغ آن سیمرغ بود  |
| در تحیر جمله سرگردان شدند   | می‌ندانستند این، تا آن شدند... |
| چون ندانستند هیچ از هیچ حال | بی‌زفان کردند از آن حضرت سؤال  |
| بی‌زفان آمد از آن حضرت خطاب | که «آینه‌ست این حضرت چون آفتاب |
| هر که آید خویشتن بیند درو   | جان و تن هم جان و تن بیند درو  |
| چون شما سی‌مرغ این جا آمدید | سی‌درین آینه پیدا آمدید»       |

(منطق‌الطیر - ب ۷۵ - ۴۲۶۲)

اما بحث سهروردی در صفت «آینه‌سانی» دل سالک در رساله «لغت موران»:  
«اگر آینه را در برابر خورشید بدارند، صورت خورشید در او ظاهر گردد، اگر تقدیراً آینه را چشم بودی و در آن هنگام که در برابر خورشید است در خود نگریستی، همه خورشید را دیدی، اگر چه آهن است، «أنا الشمس» گفتمی زیرا که در خود الا

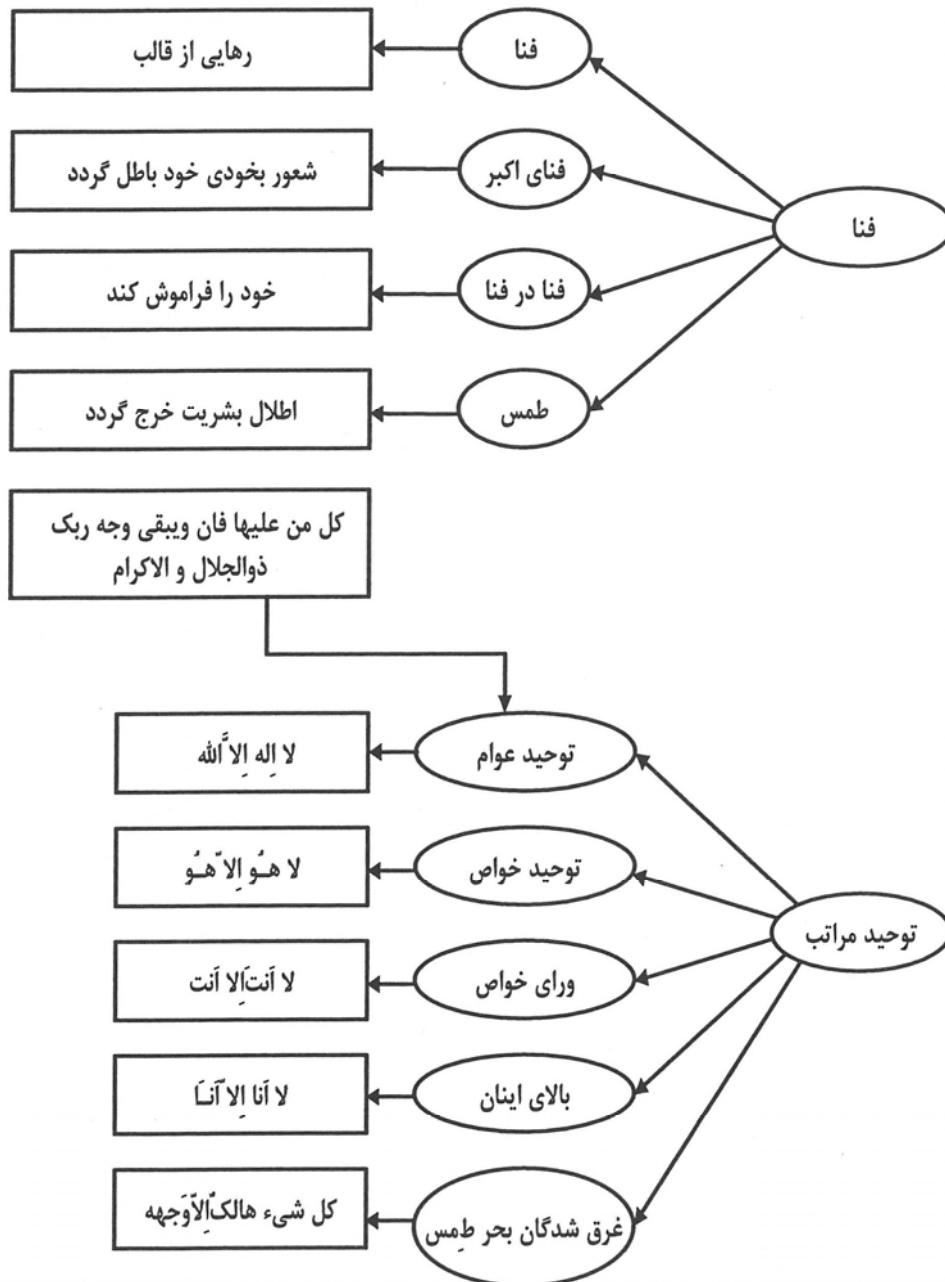


آفتاب ندیدی. اگر «أنا الحق» یا «سیحانی ما اعظم شأنی» گوید عذر او را قبول، واجب باشد. «حتی توهمت هما دنوت انک انی».<sup>۳۲</sup>

دیدگاه شیخ اشراق با ذکر شطحیات «حلاج» و «بایزید بسطامی»، تأکید بر این تفکر است که سالک باید در مراتبی بالاتر از این درجات سیر کند؛ مراتبی که در سخن شیخ با عنوان «مراتب فنا» از آن یاد می‌شود. فنایی که سالک را به مرتبه «توحید» می‌رساند و نشانی است از معرفت حقیقی:

«چون توغل کند از این مقام نیز بگذرد، چنان شود که البته به ذات خویش نظر نکند و شعورش به خودی خود باطل گردد و این را «فناء اکبر» خوانند، و چون خود را فراموش کند و فراموش را نیز فراموش کند، آن را «فنا در فنا» خوانند. و مادام که مرد به معرفت شاد شود، هنوز قاصر است و آن را نیز از جمله شرک خفی گیرند، بلکه آن وقت به کمال رسد که معرفت نیز در معروف گم کند، که هر کس به معرفت شاد شود و به معروف نیز، هم‌چنان است که مقصد، دو ساخته است، مجرد آن وقت باشد که در معروف، از سر معرفت برخیزد. و چون اطلال بشریت نیز خرج گردد، آن حالت «طمس» است و مقام «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» است.<sup>۳۳</sup>

سهروردی با ظرافت، دقت و هوشمندی تمام، در ذکر مراتب فنا، مرز میان معرفت حقیقی را از معرفتی که سبب شرک خفی می‌گردد، مشخص می‌سازد. در دیدگاه شیخ، معرفت حقیقی آن است که سالک به مرحله‌ای برسد که اطلال بشریت نیز در او خرج گردد و به اصطلاح عرفا به مرحله «طمس» نایل آید و بدین ترتیب تا آخرین مرتبه از مراتب عرفان یعنی مرحله «کل من علیها فان» برسد که همان «مرحله توحید» است. با ذکر این آیه، فنا به توحید پیوند می‌خورد و مراتب پنج‌گانه توحید را با تعریف و توضیح به صورت کامل ذکر می‌کند، که به صورت نمودار پس از مراحل فنا ترسیم شده است.







عمده‌ترین تفاوت اهالی توحید در این مراتب پنج‌گانه آن است که:  
 - گروه اول با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفی «الوهیت» کنند؛  
 - گروه دوم با «لَا هُوَ إِلَّا هُوَ» نفی «هویت» کنند؛  
 - دسته سوم با «لَا أَنْتَ لِأَنْتَ» همه تویی‌ها در معرض تویی شاهد خویش نفی کنند؛

- چهارمین گروه گویند دویی از عالم وحدت دوراست، ایشان خود را گم کردند و گم گرفتند و در توحید حق جل و علا «لَا أَنَا إِلَّا أَنَا» گفتند؛

- آخرین گروه و محقق‌ترین اینان گفتند که «اثنیت» و «انانیت» و «هویت» همه اعتباراتی زاید بود بر ذات «قیومیت» هر سه لفظ را در بحر «طمس» غرق کردند و «کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» گفتند و اینان را مقام رفیع‌تر است و مردم تا با این عالم علامت‌های ناسوت دارد به مقام لاهوت نرسد. بالای آن مقامی دیگر نباشد.<sup>۳۴</sup>

پس از مبحث توحید، شیخ در فصل دوم از قسم دوم رساله خویش، دانندگان علم توحید را عارفان عالمی می‌داند که باید به دور از تکبر به امر الاهی، زیادت این علم از حضرتش مدام بجویند، چرا که حضرت حق به مقام نبوت امر فرموده که: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». و کلام را در طلب علم الاهی به حدیث نبوی متبرک می‌کند: «علیک کل یوم ما ازداد فیه علماً فلا یبرک ذلک الیوم».

اما آن علمی که سهروردی اصرار بر ازدیاد آن برای سالکان طریق دارد، از نوع علوم ظاهر نیست و با تصریحی دقیق، علم معرفت را از سایر علوم متمایز می‌سازد:  
 «این علم که عارف را کشف افتد، لازم نیست که در باب طلاق و عتاق و خراج و معاملات باشد که این علم ظاهر است، بلکه از انکشاف حالات قیومیت و کبریا و ربوبیت بوده و ترتیب نظام وجود و عالم ملکوت و اسرار مخفی در آسمان و زمین بدانند، چنان که گفت: «قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و دانستن سِرِّ قدر که فاش کردن آن حرام است».<sup>۳۵</sup>

و تأکید دیگر شیخ درباره «علم معرفت» آن است که او، این علم را «سِرِّ الاهی» می‌شمارد و فاش کردن آن بر نامحرمان را حرام می‌داند: «الْقَدْرُ سِرٌّ لِلَّهِ فَلَا تَفْشُوهُ» و اهل حقیقت همه بر آنند که افشاء «سِرِّ قدر» کفر است.<sup>۳۶</sup> حرمت حریم اسرار معرفت الاهی مطلبی است که سهروردی در اکثر آثار خود به آن اشاره می‌کند: «یکی از جمله عزیزان که رعایت جانب او براین ضعیف متوجه بود، التماس کرد، کلمه‌ای چند در نهج سلوک اسعاف کرده آمد، به شرط آن که از ناهل دریغ دارد».<sup>۳۷</sup>

و نکته آخر دربارهٔ سِرِّ علم معرفت آن که، همان گونه که، سِرّ او مورد هر وارد و مقصد هر قاصدی نیست و کشف آن بایستهٔ لیاقتی است؛ با کثرت جوارح در وجود سالک نیز تنها یک نقطه بیش نیست که لایق افق قدسی باشد، که در اصطلاح شیخ «نقطهٔ ربّانی» یا همان «دل» است که پیوند دهنده این فصل به فصل بعدی است، که جای‌گاه محبت و مودت عبد و معبود در آن آشکار می‌شود.

در دیدگاه شیخ «نقطهٔ ربّانی» که مرکز اسرار حق بدو تعلق دارد جای‌گاه حُبّ و محبت مُحَبّ با محبوب است و محبت خدای تعالی به قوای جسمانی تعلق ندارد که مجانست مُحَب و محبوب در آن شرط باشد، برخلاف آرای متکلمانی که سهروردی به تلویح، مذهب آنان را نادرست می‌شمارد که گویند: «نشاید که بنده، خدا را دوست دارد، زیرا که دوستی عبارتست از میل نفس. و میل نفس، به جنس خود بود و حق تعالی متعالی است از آن که او را با خلق مجانستی بود».<sup>۳۸</sup>

پاسخ صریح شیخ، که خود از اهالی محبت است، به آرای متکلمان چنین است: «اهل محبت اثبات کردند محبت را و لذت را، و در این جنسیت شرط نیست نزد ایشان از آن که مردم لونی را دوست دارد یا هیأتی را با آن که از جنس او نیست».<sup>۳۹</sup> درک لذت محبت محبوب در وجود سالک مُحَب، تنها با شنیدن و گفتن حاصل نمی‌شود، بلکه چشیدنی است:

«من لم یذُق لم یَعْرِف.» و مهم‌ترین شرط در چشیدن و درک محبت محبوب حقیقی که ذاتی نامنقسم است، از سوی سالک مُحَب منقسم آن است که به وجود نامنقسم بپیوندد و این شرط حاصل نشود، جز با گسستن از وجود منقسم مادی که شیخ از آن با زبانی رمزی - تمثیلی تحت عنوان «کارگاه عنکبوت» یاد می‌کند.

محرمان حریم حرم معرفت، زبان رمزآمیز درداشنای شیخ را در گشودن بندهای کارگاه منقسم جسم یا «کارگاه عنکبوت» در می‌یابند، که آن چیزی نیست جز تشریف به آیین مرگ آیینی و حماسهٔ «موتوا قبل أن تموتوا».

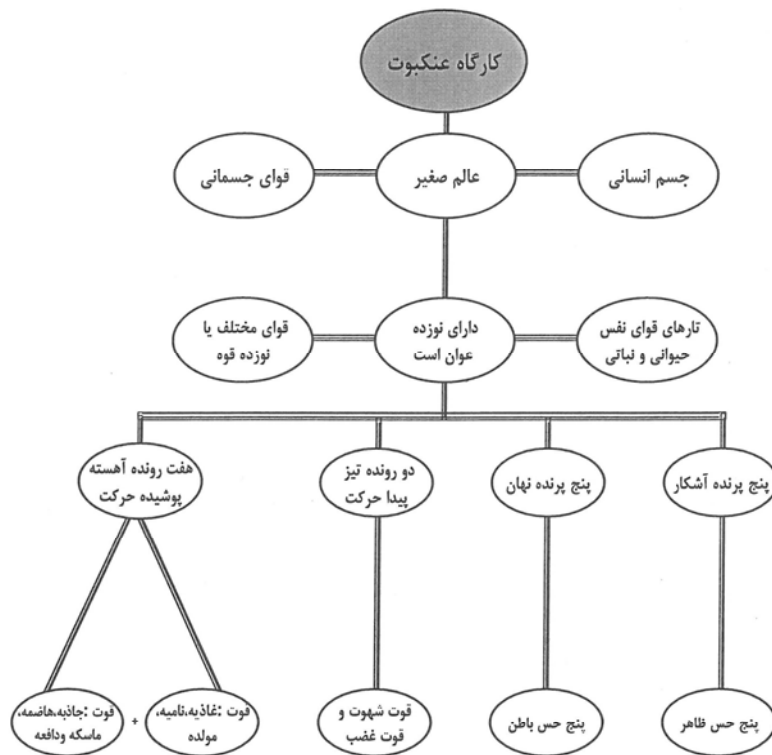
و رازگشایی زبان این رمز از سوی سهروردی چنین است که این «کارگاه عنکبوت»، «طلسم آفرینش کالبد مادی جان»، «قفس تن» با «عالم صغیر» است که دارای پنج حس ظاهر، پنج حس باطن و قوه شهوت و غضب است که سیمرغ جان در آن گرفتار آمده است.

صغیر برآمده از نهاد سیمرغ گرفتار در بندهای کارگاه عنکبوت تن، پاسخ به صغیری است که از «کنگرهٔ عرش»، در این «کُنج محنت آباد» بگوش می‌رسد و راه نجات آنان که آب حیات در نیافته‌اند، از دیدگاه شیخ آن است که:

«و شنیدم که اگر کسی بر گردون نشیند یا در کشتی نوح نشیند و عصای موسی در دست گیرد، از آن خلاص یابد».

این همان معجزه‌ای است که با راه‌نمایی و رهنمودهای شیخ اشراق، در رساله «صفیر سیمرغ» حاصل آمده است.

کجایند هدهدانی که نفثهٔ مصدور و صفیر این هدهد سیمرغ شده - شیخ اشراق - را به گوش جان نیوشند و راه عرش پویند.



## پی‌نوشت‌ها

- ۱- سید عرب، حسن، منتخبی از مقالات درباره شیخ اشراق سهروردی، عنوان مقاله سیدحسین نصر.
- ۲- اقتباس و تلخیص از قصه‌های شیخ اشراق ویرایش متن جعفر مدرّس صادقی، صص ۱۶-۲۵.
- ۳- شیخ اشراق سهروردی، رساله صغیر سیمرغ از مصنفات فارسی شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، ص ۳۱۴.
- ۴- همان، ص ۳۲۴.
- ۵- همان، ص ۳۱۴.
- ۶- همان، ص ۳۱۴.
- ۷- همان، ص ۳۱۴.
- ۸- همان، صص ۳۱۴-۳۱۵.
- ۹- همان، ص ۳۱۴.
- ۱۰- همان، ص ۳۱۵.
- ۱۱- همان، ص ۳۱۶.
- ۱۲- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی، نفثه المصدور، تصحیح امیرحسین یزدگردی، ص ۷.
- ۱۳- رساله صغیر سیمرغ، ص ۳۱۶.
- ۱۴- همان، صص ۳۱۶-۳۱۷.
- ۱۵- همان، ص ۳۱۷.
- ۱۶- همان، صص ۳۱۷-۳۱۸.
- ۱۷- همان، ص ۳۱۸.
- ۱۸- همان، ص ۳۱۹.
- ۱۹- همان، ص ۳۱۹.
- ۲۰- همان، ص ۳۱۹.
- ۲۱- همان، ص ۳۱۹.
- ۲۲- همان، ص ۳۱۹.
- ۲۳- همان، ص ۳۲۰.
- ۲۴- همان، ص ۳۲۰.
- ۲۵- همان، ص ۳۲۰.
- ۲۶- همان، ص ۳۲۱.
- ۲۷- پورجوادی، نصرالله، اشراق و عرفان (مقاله‌ها و نقدها)، ص ۶.

- ۲۸- رساله صفیر سیمرغ، ص ۳۲۲.  
۲۹- همان، ص ۳۲۳.  
۳۰- همان، ص ۳۲۳.  
۳۱- همان، ص ۳۲۳.  
۳۲- شیخ اشراق سهروردی، رساله لغت موران از مصنفات فارسی شیخ اشراق، ص ۳۰۹.  
۳۳- رساله صفیر سیمرغ، ص ۳۳۴.  
۳۴- همان، صص ۳۲۴-۳۲۶.  
۳۵- همان، صص ۳۲۶-۳۲۷.  
۳۶- همان، ص ۳۲۷.  
۳۷- رساله لغت موران، ص ۲۹۴.  
۳۸- رساله صفیر سیمرغ، ص ۳۲۹.  
۳۹- همان، ص ۳۲۹.  
۴۰- همان، ص ۳۳۲.

## کتاب‌نامه

- ابراهیمی دینانی، غلام حسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران: انتشارات حکمت، چ ۱، ۱۳۶۴.
- پور جوادی، نصرالله، اشراق و عرفان (نقدها و مقاله‌ها)، تهران: نشر دانش‌گاهی، چ ۱، ۱۳۸۰.
- پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرخ (شعر و عرفان و اندیشه‌های عطار)، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۲، ۱۳۷۵.
- \_\_\_\_\_، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی، نثرة المصدور، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسین یزدگردی، تهران: نشر ویراستاران، چ ۲، ۱۳۷۰.
- سجادی، سیدجعفر، شرح رسایل سهروردی، تهران: پژوهش‌گاه فرهنگ و هنر اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۶.
- سهروردی (شیخ اشراق)، شهاب‌الدین، آثار فارسی حضرت شیخ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ مقتول)، ویرایش و پیش‌گفتار فرشید اقبال، تهران، انتشارات سبک باران، چ ۱، ۱۳۸۲.
- \_\_\_\_\_، صفیر سیمرخ، به کوشش حسین مفید، تهران: انتشارات مولا، چ ۲، ۱۳۸۲.
- \_\_\_\_\_، قصه‌های شیخ اشراق، ویرایش متن جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، چ ۷، ۱۳۸۷.
- \_\_\_\_\_، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، مشتمل بر مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، تهران: انتشارات انجمن فلسفه شاهنشاهی، ۱۳۴۸.
- سیدعرب، حسن، منتخبی از مقالات درباره شیخ اشراق سهروردی، تهران: انتشارات شفیع، چ ۱، ۱۳۷۸.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق‌الطیر، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چ ۱، ۱۳۸۳.
- قرآن مجید، ترجمه بهاء‌الدین خرم‌شاهی، تهران: انتشارات دوستان، چ ۴، ۱۳۸۲.
- مولانا، جلال‌الدین بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولدالین نیکلسون، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۵.